

مشابه اولیه و واقعی را تغییر دهد و فقط می‌تواند تبیین‌های متفاوتی درباره اهمیت نیازهای مذکور با منابع برآورنده آن‌ها عرضه کند، ولی بحث درباره عدالت، به نیازهای واقعی و اولیه برای زیستن مربوط می‌شود که فهم آن‌ها برای همگان، به‌نحو شهودی و فارغ از تمام تبیین‌های فلسفی و علمی دست‌یافتنی است.

پیوندهای هستی‌شناختی خود و دیگری

مسئله نسبت فرد عادل و عدالت اجتماعی را به جای رویکردی ارزش‌شناختی باید از راه رویکردی هستی‌شناختی حل کرد؛ چراکه ایده درهم‌پیچیدگی عدالت فردی و اجتماعی، به تفسیری مربوط می‌شود که درباره نحوه وجود «خود» و «عمل» ارائه می‌گردد. بنا بر تصویری که - با توجه به اصول فلسفه صدررا و آموزه‌های قرآن - از پیوند عمیق هستی‌شناختی میان اشخاص عرضه شده، مناسبات وجودی آن‌ها بسیار فراتر از تعلق خاطرهای روان‌شناختی یا روابط اجتماعی اعضای یک جامعه است؛ زیرا این مناسبات به‌طور اساسی بر ملاحظه تداوم هستی خویش در هستی‌های دیگر و توجه به «وحدت نوعی» استوارند. «خود» را تا دیگری ادامه دادن و اطراف «خود» حصار نکشیدن و دیگری را ادامه «خود» پنداشتن، به درکی از «خود» همچون «وجود ربطی» مسبوق است که در حکمت متعالیه مطرح شده و شارحان فلسفه اسلامی به خوبی آن را توسعه داده‌اند.

بر مبنای این نوع وجودشناسی، ممکن است سلسله‌ای از هستی‌ها (شامل اجداد، والدین، فرزندان و نوادگان) هستی شخصی مراتب مرزهای ازلی و ابدی تاریخ ادامه دهند و گروه دیگری از هستی‌ها (شامل هم‌محله‌ای‌ها، همشهریان، هموطنان و بالاخره هم‌نوعان) هستی شخصی مراد در مرزهای مکان تداوم بخشند. وابستگی وجودی من به سایرین ممکن است در قالب وابستگی‌های خویشاوندی، نژادی، ملی، عاطفی، عقیدتی، اقتصادی و سیاسی بروز کند، ولی به آن‌ها محدود نیست و صرفاً شامل هم‌نوعان نمی‌شود. مفاهیم متعلق به زندگی مدنی همچون فرهنگ، سیاست و حقوق در پیوندهای واقعی میان خود و دیگری ریشه دارند؛ از این رو، روابط اجتماعی و عاطفی فقط قالب‌هایی برای ظهور و بروز روابط وجودی میان ما محسوب می‌شوند. پس نه تنها تعلقات من به خانواده و خویشان، حزب و سازمان یا صنف و طبقه، بلکه تعلق خاطر من به جغرافیا، تاریخ و فرهنگ نیز بر اساس پیوندهای هستی‌شناختی من با سایر هستی‌ها شکل می‌گیرد.

توجه به مناسبات وجودی اعضای جامعه به درک دسته‌ای از تعالیم اسلام کمک می‌کند که بر تقویت روابط اجتماعی تأکید دارند و اساساً کمال فرد را به آن‌ها مشروط می‌سازند. دستیابی به توحید در عزت‌نشینی و رهبانیت‌گزینی روی نمی‌دهد و کسب رضای پروردگار به روابط و مناسبات ما با یکدیگر وابسته است؛ بنابراین تشکیل حکومت، توزیع منابع، وضع قوانین و ساخت نهادها همه برای ساماندهی و تقویت روابط اجتماعی صورت می‌گیرد که قالب‌هایی برای مناسبات وجودی مردم با یکدیگر تلقی می‌شوند و تکامل آن‌ها را ممکن می‌سازند.

توزیع هدفمند و اولویت‌بندی امکان‌ها

بدون شک غایت حیات انسانی که گسیخته از غایت آفرینش نیست، مقتضی دستیابی افراد جامعه به برخی آزادی‌های اساسی است که تدارک روشمند امکانات و وسایل نیل به آن‌ها، مشمول معنای عدالت اجتماعی می‌شود.